



مرآة البلدان

تأليف

محمد حسن خان اعتماد السلطنه

جلد اول

با تصحيحات ، حواشی و فهراس

به کوشش

میرهاشم محدث

و

دکتر عبدالحسین نوائی

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

پیشگفتار

رسم است و نیکو رسمی که در آغاز هر کتابی از مؤلف و تألیفات و شرح حال و حیات وی یاد می‌شود و کتاب لفظاً و معنأً مورد بررسی قرار می‌گیرد و محتوی و مدلول آن به خواننده عرضه می‌گردد و من خود بارها در آغاز هر یک از کتبی که تصحیح و طبع کرده‌ام، در مقدمه از مؤلف و تألیف وی یاد نموده‌ام. اما در مورد کتاب حاضر کاری دشوار پیش آمده. زیرا محمد حسن خان اعتماد السلطنه از رجال معروف عصر ناصری است که سالها روزنامه خوان شاه و وزیر انطباعات بوده و در سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ ملتزم رکاب بوده و این کتاب او به نام مرآة البلدان هم از امهات کتب مربوط به عصر قاجاری است و هر کس که کمترین علاقه‌ای به مطالعه چنین کتبی داشته باشد، به تحقیق و یقین مرآة البلدان را می‌شناسد. از آن گذشته اعتماد السلطنه کتابهای فراوان دارد و شمار کتابهای وی را تا ۳۲ نوشته‌اند و در دوسه سال اخیر که شور و شوقی در جامعه ما برای مطالعه و کتاب خواندن پدید آمده و مردم به خواندن کتب تاریخی رغبت فراوان مبذول می‌دارند چندین کتاب از اعتماد السلطنه، چون المآثر والآثار و مطلع الشمس و خاطرات و خلسه و صدر التواریخ و غیره خواه به صورت چاپ مجدد (افست) خواه به صورت حروف چینی چاپ شده و در صدر هر یک از این آثار، در چاپهای اخیر، مقدمه‌ای مختصر یا مفصل آمده است و دیگر چیزی نمانده که درباره وی گفته آید بلکه هر چه درین مورد بر قلم رود تکرار مکررات است. سخن هر چه گوئی همه گفته‌اند. چنین است دشواری کار. اما باین همه، به رسم مألوف، من در این جا یادی از اعتماد السلطنه می‌کنم نه از آن جهت که وی را به خوانندگان بشناسانم،

زیرا معرف باید اجلی واعرف از معرف باشد و من درچنین حدی نیستیم بلکه ازاعتمادالسلطنه یاد می‌نمایم تنها برای آن که سرتعظیمی برآستان وی فرود آورده و به‌نحوی ازرنجی که درتهیه این کتاب و دیگر کتابهایش برده سپاس‌گزاری کرده باشم. زیرا اعتقاد من آن است که اعتمادالسلطنه حق عظیمی برهموطنان خود و به‌خصوص برشیفتگان تاریخ و فرهنگ ایران داشته و دارد و ازاین روی یادی ازوی کردن، نوعی ادای احترام و حق سپاس‌گزاردن است.

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه از خانواده‌ای کهن بوده وجد اعلای او به‌نام آقا‌حسین مراغه‌ای به‌تجارت اشتغال داشته. ولی آغاز خدمت اداری و دیوانی خاندان وی از روزی آغاز می‌شود که حسین‌خان مقدم به‌خدمت عباس میرزا نایب‌السلطنه درآمده و سمت پیشخدمت باشیگری یافته و به‌طهران آمده و در «درخانه» در نزد رجال عصر فتحعلی‌شاه واسطه حل و فصل امور احمدخان مقدم بوده که منصب بیگلربیگی آذربایجان داشته. این احمدخان مقدم که به‌مناسبت خدماتش به‌دولت قاجاری، من‌جمله کوشش وی درسرکوب صادق‌خان شقاقی مدعی تخت و تاج ایران، به‌حکومت و به‌اصطلاح آن روزگار به‌سمت بیگلربیگی آذربایجان رسیده بود، پسر علی‌خان مقدم بود که دررکاب نادر به‌هند رفته بود. از آن پس همیشه ازخاندان مقدم، افراد سرشناسی درخدمت به‌کشور و در دربار سلاطین قاجاری حضور داشتند. از آن جمله یکی حسین‌خان مقدم است که درنظام دولت ایران بود و مناصب مهم یافت و به‌سمت ولقب «آجودان باشی» و سفیر فوق‌العاده از جانب محمدشاه مأمور دربارهای اروپا شد تا شرح تجاوز و تطاول دولت انگلستان را نسبت به‌ایران بازگوید و مراتب نقض عهد و بهانه‌جویی و ناجوانمردی بریتانیای کبیر را به دربارهای اروپا اعلام دارد. وی ازلقب «آجودان باشی» گذشته، لقب مهم «نظام‌الدوله» و «صاحب اختیار» یافته و به‌حکومت فارس رفته است و او همان کسی است که قآانی درباره‌اش گفته:

سوگند خورده‌اند نکویان این دیار

کاز ری چوسوی فارس رسد صاحب اختیار

يك جا شوند جمع چوبك گله حور عين

يك هفته می خورند علی رغم روزگار... (۱)

خاندان مقدم درنواحی زنجان تا مراغه سکونت داشتند ولی بیشتر به مراغی شهرت یافتند. باین حال قسمتی از آنان نیز به عنوان مقدم زنجان در زنجان سکونت دارند.

محمد حسن خان از این خاندان است. پدر وی علی خان حاجب - الدوله بود و مادرش خورشید خانم از نوادگان مصطفی قلی خان پسر محمد - حسن خان و برادر آقا محمد خان قاجار (۲).

محمد حسن خان در سال ۱۲۵۹ دیده به جهان گشود و در نه سالگی در جزو صد نفر از اولاد رجال عصر ناصری به دارالفنون وارد شد. دارالفنون تازه باز شده بود. هنوز امیر کبیر بنیان گذار دارالفنون زنده بود که معلمین اتریشی که او خواسته بود به ایران بیایند رسیدند (۳). چند سال محمد حسن خان درین مدرسه به تحصیل گذراند و به درجات نظامی ارتقا یافت و از ترقیات وی در این روزگار، نامزد شدن او بود برای خدمت به امیر محمد قاسم خان فرزند ناصرالدین شاه. مادر این پسر جیران خانم بود ملقب به فروغ - السلطنه دختر محمد علی خان تجریشی. ناصرالدین شاه بدین زن دلبستگی فراوان داشت تا آن جا که ستاره خانم دختر آقا محمد حسن تبریزی را که در هنگام ولیعهدی به عقد خویش در آورده بود تا رتبه «متع» تنزل داد و به جای وی جیران را به عنوان «زن عقدی» به حرم خویش برد و فرزند این زن را به نام جد مادری خود امیر محمد قاسم خان نامید و عنوان ولیعهدی بخشید. ولی امیر محمد قاسم میرزا در کودکی درگذشت همچنان که محمود میرزا و معین الدین میرزا (۴) در گذشتند. تقدیر چنین بود که ولایت عهدی ناصرالدین شاه به مظفرالدین میرزا برسد.

۱- دیوان قائنی (به تصحیح محمد جعفر محبوب، امیرکبیر، ۱۳۳۶، تهران)

ص ۳۹۱. در این دیوان چندین قصیده در مدح حسین خان وجود دارد.

۲- مقدمه مطلع الشمس (چاپ دوم، انتشارات فرهنگ سرا، ۱۳۶۲). اعتماد السلطنه

خود نیز بدین موضوع تصریح کرده.

۳- سفرنامه دکتر پولاک به نام «ایران و ایرانیان» به ترجمه کیکاوس جهانگیری

(خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱).

۴- در باب سه ولیعهد ناصرالدین شاه که در کودکی مردند رجوع شود به مقاله نگارنده

در مجله یادگار سال سوم شماره دهم تحت عنوان «ولیعدهای ناصرالدین شاه».

باری، پس از آنکه حاجی علی خان حاجب الدوله پدر محمد حسن - خان، در ازاء نیکو خدمتی به ناصرالدین شاه و مهدعلیا مادر شاه، در قتل امیر کبیر میرزا تقی خان فراهانی، حکومت خوزستان یافت محمد - حسن خان هم بر طبق رسوم زمان معاون پدر گردید و نایب الحکومه شد و عنوان و سمت حکومت شوشتر یافت (۱۲۷۶) و وقتی که حاجی علی خان معزول شد، نایب الحکومه نیز از کار افتاد و باز دو سال بعد که حاجی علی خان وزارت عدلیه یافت، محمد حسن خان نیز معاون پدر گردید (۱۲۷۸).

در سال ۱۲۸۰ هجری قمری، بنابر پیشنهاد فرخ خان امین الدوله کاشی قرار شد که چهل و دو نفر از شاگردان دارالفنون برای تکمیل تحصیلات خود به اروپا بروند. ریاست این جمع را عبدالرسول خان اصفهانی بر عهده داشت که از اولاد حاجی محمد حسین صدر اصفهانی بود و خود در دارالفنون تحصیل کرده و استعداد فراوان در رشته ریاضی نشان داده بود.

سرپرستی این جوانان را شاه قاجار به حسنعلی خان گروسی تفویض کرد. زیرا در همان ایام حسنعلی خان گروسی ملقب به امیر نظام به سمت سفارت کبرای ایران در دربارهای اروپا منصوب شده بود و عزم سفر به پاریس داشت. در هیئت سفارت امیر نظام، محمد حسن خان مقدم مراغه‌ای عنوان وابسته نظامی داشت. دو سال بعد عنوان وی به نیابت دوم سفارت تغییر یافت.

چهار سال اقامت در پاریس او را پخته و ساخته کرد. غیر از کسب تبحر در زبان فرانسه وی به اوضاع علمی اروپا و روش تحقیق و طرز کار مراجع علمی و قوف تمام یافت و با ادب و فرهنگ فرانسه نیز به خوبی آشنا شد. چنین بود که در بازگشت به ایران، بلافاصله به دربار ناصری راه یافت (۱۲۸۴) و تا پایان عمر در آن درگاه به احترام و عزت گذراند. در این دوره، نخستین سمت وی پیشخدمتی و مترجمی حضور بود و بعد در سال ۱۲۸۸ به مقام «ریاست کل دارالطباعة و دارالترجمه ممالک محروسه» منصوب شد و لقب صنیع الدوله یافت و مأمور و مسئول چاپ روزنامه گردید.

از روزنامه‌هایی که وی درین سالها منتشر کرده یکی روزنامه «ایران

سلطانی» بود که که اختصاراً «ایران» خوانده می‌شد و دیگری روزنامه «مریخ» که روزنامه‌ای نظامی بود.

وی مدرسه‌ای نیز برای تعلیم علوم جدید و زبانهای اروپایی دایر کرد و میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی صدراعظم را به دیدن آن مدرسه و شاگردانش دعوت نمود و میرزا حسین خان که از آن مدرسه خوشش آمده بود آن مدرسه را به نام خود مکتب مشیریه نام نهاد (۵). اعتماد السلطنه در سفر نخستین شاه قاجار به اروپا هم جزو همراهان بود و در بازگشت از این سفر که ناصرالدین شاه هوس کرده سبک اروپا «کابینه» یا «هیئت وزیران» داشته باشد، عماد الدوله امام‌قلی میرزا پدرزن خود را وزارت عدلیه بخشید. محمد حسن خان هم معاون وزیر عدلیه شد و سپس شغل مقدم‌السفرایی یافت و مترجمی شاه در هنگام باریابی سفیران اروپایی.

محمد حسن خان روز به روز در ترقی بود. ضمن مشاغل متعدد و روزافزون وی نیز باید از ریاست باغات سلطنتی و همچنین از «ریاست عمل احتسابیه شهر» یا به اصطلاح امروزی، شهرداری تهران نام برد. در سال ۱۳۰۴ وی لقب اعتماد السلطنه یافت. این لقب را پیش از این پدرش حاجی علی خان داشت. ازین تاریخ تا پایان عمر، محمد حسن خان در دربار قاجاری در مناصب مذکور باقی بود و ناصرالدین شاه او را عزیز می‌داشت و به شهادت اعتماد السلطنه، در کتاب خاطرات، سفر او و حضرا شاه او را گاه و بیگاه می‌خواست و احياناً نیز بعضی مسائل محرمانه را با او در میان می‌نهاد و او را مأمور بردن پیغام و گرفتن ارتباط با سفرای اروپایی می‌نمود و چنین بر می‌آید که شاه قاجار نسبت به امین السلطان صدراعظم خود اطمینان چندانی نداشته. از این گذشته اعتماد السلطنه نزدیک به بیست و پنج سال در حضور شاه روزنامه‌های فرانسه زبان را می‌خواند و ترجمه می‌کرد.

مرگ وی در ۱۸ شوال ۱۳۱۳ هجری قمری روی داد و برابر با سیزده نوروز. در آن هنگام ناصرالدین شاه سخت سرگرم تهیه مقدمات جشن پنجاهمین سال خویش بود و آنچه در خزانه داشت درین راه خرج کرده بود. لذا وقتی خبر مرگ اعتماد السلطنه را شنید و دانست که او به

موجب وصیت‌نامه اموال خویش را به‌شاه بخشیده دست تصرف به‌اموال وی دراز کرد و مجموعه نفیس‌سکه‌ها و دفاتر خاطرات وی را با چهل هزار تومان نقد تصرف نمود. البته همسر اعتمادالسلطنه که اشرف‌السلطنه نام داشت و خواهرزن ناصرالدین شاه بود (۶)، در سلطنت مظفرالدین شاه دفاتر خاطرات را پس گرفت و وقف آستانه رضوی نمود. ولی آن چهل هزار تومان هم از گلولی ناصرالدین شاه پابین نرفت بلکه خرج سدر و کافور او شد. زیرا بیست و هشت روز فقط بعد از مرگ محمدحسن خان بود که ناصرالدین شاه به‌تیر میرزا رضای کرمانی از پای درآمد و چون هر چه داشت خرج جشنهای پنجاهمین سال سلطنت کرده بود و دیگر پولی در خزانه وجود نداشت آن چهل هزار تومان صرف مخارج کفن و قبر و مجالس ترحیم ناصرالدین شاه شد.

محمدحسن خان چنان که گفتیم در پاریس با طرز کار مجامع علمی و باشیوه‌های تحقیق آشنایی یافت و در بازگشت به ایران، با استفاده از عنایت و مساعدت ناصرالدین‌شاه که خود مردی هوشمند و با ذوق و شاعر و ادب دوست بود و به علوم و فنون جدید شیفتگی تمام داشت، دارالطباعه و دارالترجمه‌ای بنیان نهاد و کتب متعددی چاپ کرد و چند روزنامه منتشر نمود. این خدمات صادقانه وی، در ایران آن روزگار، چنان حسن اثر بخشید که در سال ۱۲۹۵ به عضویت انجمن جغرافیایی پاریس رسید و در سال ۱۳۰۳ به عضویت انجمن آسیایی فرانسه و انجمنهای آسیایی انگلستان و روسیه.

صورت تألیفات وی به‌صورتی ناقص در شرح حال وی در مراجع متعدد آمده و میرهاشم محدث با استفاده از این منابع پراکنده شمار ۳۷ کتاب و رساله از مؤلفات وی را ذکر کرده است و به‌عنوان مقدمه در آغاز کتاب «تطبیق لغات جغرافیایی» آورده. هر که خواهد بدین منابع مراجعه کند (۷).

بررسی این آثار هم مبین وسعت اطلاعات وی در زمینه‌های تاریخ

۶- اشرف‌السلطنه دختر شاهزاده امامقلی میرزا عمادالدوله است. خواهر او به‌نام سرورالسلطنه زن ناصرالدین شاه بود. ولی ۲۸ ماه بیشتر در مشکوی شاه نماند و روی در نقاب خاک کشید.

۷- از انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

وجغرافیا و رجال ایران است هم نشان دهندهٔ کوشش این مرد برای متوجه ساختن شاه قاجار و دربار ناصری به دنیای پر جوش و خروش قرن نوزدهم که از یک طرف قرن آزادی ملتها و انقلابات سیاسی بود و از طرف دیگر عصر پیشرفت عظیم علم و روزگار اختراعات و اکتشافات گوناگون و هر روزه. اما بدبختانه دربار ناصری غافلتر از آن بود که بدین حقایق بیندیشد. چنان که وقتی «منطق الوحش» رامنشر نمود دچار مشکلاتی عظیم شد. این کتاب شرح حال خری است که صاحبش به او جو و کاه نمی دهد و هرگز تیمارش نمی کند و طویله و بهار بند برایش نمی سازد. ولی با آن که پشتش مجروح است، ارباب هر روز بیشتر بارش می کند و سرانجام روزی شکیبایی الاغ به پایان می رسد و بار سنگین را از پشت می افکند و بالغدی ارباب رامی کشد و از شر وی رها می گردد (۸).

پیدا است که درباریان چه تعبیر و تفسیری ازین داستان کرده و چه نسبتها بدو داده اند که وی مردم ایران را به انقلاب و شورش برضد شاه و رژیم شاهی تحریک می کند. نوشته اند که اعتماد السلطنه از شدت وحشت کلیهٔ اموال منقول و غیر منقول خود را طی وصیت نامه ای به شاه بخشید و هنوز از این گرفتاری درست بیرون نیامده بود که خاطرات مادموازل دومونپانسیه را ترجمه و منتشر نمود. این کتاب هم شرح رسوائیها و فجایع و آلودگیهای لوئی چهاردهم و دربار پرازفساد وی بود.

درباریان آلوده و رسوا و چاپلوس و دسیسه کار به شکوه نشستند و به سعایت برخاستند و در محضر شاه از وسخنها نقل کردند. اما خوشبختانه ناصرالدین شاه قلباً مردی متجدد و اصولاً فردی فهیم و هوشمند بود. او به این ترهات گوش نداد. اما برای بستن دهان حسودان و بدگویان، شبانه محمدباقر خان ادیب الملک را احضار کرد و گفت «برو به عموجانت بگو که این کتاب مادموازل دومونپانسیه را جمع کند. اما پسر طوری نگویی که برنجد و اوقاتش تلخ شود (۹)».

این خدمات عظیم و پر دامنه نمودار شخصیت والای اعتماد السلطنه

۸- کتاب از کنتس دوسگور است. شرح دلپذیری مرحوم مجتبی مینوی دربارهٔ ترجمهٔ این کتاب به نام «الحمار یحمل اسفارا» تحت عنوان «سرگذشت خر» در مجلهٔ راهنمای کتاب سال ۱۸ شماره ۷-۹ نوشته.

۹- سیاستگران دورهٔ قاجار (ج ۱ ص ۱۸۱).

است. وی در زمینهٔ ادب و تاریخ و فرهنگ ایران، خدمات گرانبهایی کرده و حق عظیمی برگردن دانشمندان و اهل تحقیق دارد. اوست که نخستین بار شیوهٔ فرنگیان و روش تحقیقی و انتقادی آنان را در طرح مسائل تاریخی و جغرافیایی و لغوی به کار برده و از نقل اقوال سخیف مثل نسبت دادن بنای فلان شهر به یافث بن نوح خودداری کرده یا اگر چنین ترهاتی را نقل کرده اقوال مخالف را نیز به دست داده است.

نمی‌گوییم که آنچه نوشته و منتشر کرده بی‌عیب و نقص و مریم‌رشته و عیسی بافته است. حتی از ذکر این نکته نیز ابا ندارم که در آثار او خطا و اشتباه هم وجود دارد و شمار این لغزشهای کوچک و بزرگ در آثار او نسبتاً زیاد است. اما باید بدین نکته توجه داشت که او لا و پیشگام است و در راهی سخت و دشوار و سنگلاخ و ناهموار و به قول حافظ در شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل قدم نهاده و پیدا است که هر که در چنین راهی قدم گذارد بالغزشها و افت و خیزها دست به گریبان خواهد بود. ارزش کار پیشگامان در همین است که سختیها و بلاها را به جان می‌خرند تا راه را برای سالکان طریقت و رهروان حقیقت هموار سازند. ثانیاً آدمی در معرض سهو و نسیان است و مغز محدود آدمی ظرفیت محدودی برای کسب دانش دارد و به قول بوذرجمهر همه چیز را همگان دانند و کیست که همه دان باشد. ثالثاً آن که این سهوها و اشتباهات و لغزشها وقتی پیش می‌آید که کاری صورت گرفته باشد. آنان که هرگز جرأت دست بردن به قلم نکرده و صفحه‌ای - نه کتابی و رساله‌ای - ننوشته‌اند دچار خطا و اشتباه هم نشده‌اند و کسی بر آنان خرده نمی‌گیرد. اما مردان شجاعی که قلم را وسیلهٔ تعلیم و ارشاد دیگران می‌دانند نمی‌توانند از بیم آن که مبدا سهوی کنند و به اشتباهی دچار شوند، عاطل و باطل روزگار بگذرانند. بلکه به مصداق لایخافون لومة لایم (۱۰)، از بد بدگو نمی‌هراسند و آنچه را وظیفهٔ وجدانی و اجتماعی خویش می‌پندارند انجام می‌دهند. اعتماد - السلطنه هم نمی‌توانست آرام بنشیند و دست بر روی دست گذارد و از بیم طعن حسودان - که صد گونه فضیلت را نمی‌بینند و یک لغزش را بزرگ می‌کنند و بر سر کوچه و بازار جار می‌زنند - کتاب ننویسد و کتاب ترجمه

نکند. حتی این جسارت اوقابل تحسین است که در روزگاری که علم چیزی جز «ادبیت و عربیت» و «سیاق» نبود، او بدون بارگرانی از «عربیت و ادبیت» در زمینه تاریخ و جغرافیا و لغت و سیاست قدم نهاد و مسائل ارزنده‌ای را مطرح کرد و کتابهای دلپذیری به یادگار گذاشت.

باتمام این خدمات و اقدامات ارزنده فرهنگی، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه آن‌طور که باید محبوب جامعه ادب دوستان ایرانی نیست و شاهد این مطلب گفته‌ها و نوشته‌های کسانی است که دانسته و ندانسته به‌وی می‌تازند و او را تخطئه می‌کنند.

این جماعت رامی‌توان به دو گروه تقسیم نمود. گروهی که به روحیات و خلیات او معترضند و دیگر گروهی که او را صاحب و مؤلف کتبی که به نام او طبع و منتشر شده نمی‌دانند و در این می‌کوشند که به نحوی کتابهای اعتمادالسلطنه را با هر سریشم اصل و بدلی که می‌یابند به دیگری بچسبانند. آنان که وی را به تملق و حسد و تنگ‌نظری و دورویی یاد کرده‌اند، جملگی از کتاب «خاطرات» اعتمادالسلطنه خوشه‌چینی کرده و از ریزه خوان او خورده و براو خرده گرفته‌اند و به عبارت دیگر الهام‌بخش آنان باز خود اعتمادالسلطنه بوده است. زیرا اعتمادالسلطنه در کتاب خاطرات با شجاعت و صداقتی عجیب، همچون روسو در کتاب اعترافات، تمام نقصها و کژیها و کاستیها و زشتیهای اعمال خود و حتی کژی اندیشه خود را بر زبان قلم آورده است و حال منتقدان اجتماعی ما، کتاب خود او را می‌خوانند و بدو می‌تازند. پس جرم اعتمادالسلطنه این شهادت و صداقت اوست که همه چیز را بر روی کاغذ آورده و هیچ زشتی و نقصی را بر خود نبخشوده و هرچه از خوب و بد در دل و در سویدای قلب خویش داشته رو کرده و در پیشگاه خدا و وجدان خویش به صراحت اعتراف نموده. چرا این همه شهادت و صداقت را تحسین نکنیم. چرا فضیلت‌های او را نستائیم و تنها به خطاهای او بیندیشیم؟ مگر حافظ نگفته است:

کمال سر محبت ببین نه نقص گناه

که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند

آن‌که شرح خطاها و لغزشها و کاستیهای خود را می‌نویسد، به یقین خود به زشتی کار خویش پی‌برده و به قصد توبه یا حداقل به عنوان پشیمانی